

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۱، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۹۸، صص ۱۶۳ تا ۱۹۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۳۱، تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۱۶

تفسیر و تحلیل گیاهان نمادین و اساطیری در حدیقه الحقیقه

و شریعه الطریقه سنائی غزنوی

فضل اله جهان آرا^۱، دکتر سید محمود سید صادقی^۱

دکتر جواد کبوتری^۱



چکیده

در میان آثار سنایی غزنوی حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه از تمایز و تشخیص قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا در قالب داستان‌های آن، مجموعه‌ای از رمزها، نمادها و کاربردهای آنها به مخاطب ارائه می‌شود. حدیقه الحقیقه از منظومه‌هایی است؛ که بر بسیاری از شاعران تأثیر گذارده است. سنایی با سرودن این منظومه، باب تازه‌ای را در سرایش منظومه‌های عرفانی در تاریخ ادب و عرفان گشود. شاعران بزرگی همچون خاقانی و نظامی به ترتیب تحفه‌العراقین و مخزن الاسرار را تحت تأثیر مستقیم این منظومه سرودند، و سال‌ها بعد، عطار و مولانا سرایش مثنوی‌های عرفانی را به اوج تکامل رساندند. در میان این نمادها، کاربرد عناصر نباتی به ویژه گیاهان قابل تأمل و توجه می‌باشد. برخی از این گیاهان نمادهایی هستند؛ که نه تنها به این اثر منتسب می‌باشند؛ که تجلی آنها میان سایر ملل به وفور قابل مشاهده است. نگارندگان در این مقاله به بررسی کاربرد و نماد تعدادی از گیاهان پرداخته‌اند. نتیجه حاصل شده بدین صورت است؛ که سنایی در مثنوی حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه نیز مانند سایر آثارش برای بیان هر چه بهتر مضامین و مفاهیم از عناصر نمادی و اسطوره‌ای استفاده کرده است.

کلید واژه‌ها: گیاهان، اسطوره، سنایی غزنوی، حدیقه

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گچساران، گچساران، ایران.

jahanarapayman@gmail.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه های آزاد بوشهر و شیراز، ایران. (نویسندهٔ مسؤول).

Sadeghi.mahmood33@yahoo.com

Javadkabutari@yahoo.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد واحد دهدشت، ایران.

مقدمه

گیاهان یکی از بنیادی‌ترین عناصر شکل‌بخشی کهن الگوها در ایران هستند. به همین جهت در آیین و ادیان مختلف باستان اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند، و برخی از آن‌ها به دلایل گوناگون جایگاه مقدس و نمادین پیدا کرده‌اند. این امر برگرفته از اعتقادات دینی و مذهبی انسان‌ها بوده، و سبب تاثیر بسزا و شایسته‌ای در سرنوشت آن‌ها گردیده است. در حدیقه سنایی باورهای نمادین گوناگونی وجود دارد؛ که گیاهان جزئی از آنها می‌باشند. گیاهانی که با رنگ بندی‌های دینی، اسطوره‌ای، سبک‌های زندگی و الگوهای معیشتی گوناگون را رقم زده، و به دلایل مختلف خاصیت جذب نماد و اسطوره را پذیرفته‌اند، و در لایه لایه‌های داستان‌های حدیقه با شکل‌های متفاوت ایفای نقش کرده‌اند.

استفاده گسترده از انواع گیاهان در نظام‌های غذایی و پزشکی باعث شده؛ تا ایرانیان در طی قرون ارزش و اهمیت ویژه‌ای برای گیاهان قائل شوند، و بسیاری از بن‌مایه‌ها و کهن الگوهای اسطوره‌ای و آئین‌ها و باورها، پیرامون نقش و کارکرد گیاهان مقدس و نظر کرده شناسایی گردند. در حدیقه درخشندگی نمادهای فراوانی به چشم می‌خورد. نماد و رمز از جمله عناصری می‌باشند؛ که کارکرد و کاربرد زیادی در متون ادبی دارند. به همین جهت در تعریف آنها می‌گویند:

نماد به چیزی یا عملی گویند؛ که هم خودش باشد، و هم مظهر مفاهیمی فراتر از وجود عینی خودش (ر.ک: داد، ۱۳۸۳: ۳۰۱) رمز نیز به معنی هر علامت، اشاره، کلمه و ترکیب، و عبارتی است؛ که بر معنی و مفهومی و رای آن چه می‌نماید، دلالت کند. (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۴)

شعرا و عرفای ایرانی با بهره‌گیری از رمز و زبان سمبلیک موفق به خلق آثاری بزرگ و درخور توجه گشته‌اند. حدیقه حکیم سنایی نیز از آثار مهم و ارزشمندی است؛ که به زبانی رمزی و نمادین سروده شده است. در میان شاعران پارسی، رمز و نماد در آثار سنائی غزنوی جایگاه ویژه و خاصی دارد. ایشان در منظومه حدیقه شاعری رمزپرداز است؛ که در پس کالبد داستان گونه نهانی رمزآلود و دیرپاب را به نمایش می‌گذارد. از دید این شاعر رمزپرداز، هر چیزی می‌تواند، ویژگی نمادین داشته باشد. نگارندگان از بین آن‌ها به بررسی باورهای مربوط به گیاهان نمادین پرداخته‌اند. با چنین نگرشی، در این نوشتار چند پرسش می‌توان مطرح کرد: آیا سنایی غزنوی در سرودن حدیقه الحقیقه از گیاهان رمزی و نمادهای آنان بهره برده

است؟ گیاهان نمادین و رمزی در حدیقه کدامند؟ آیا این رمزها و نمادهای اسطوره‌ای گیاهی ساخته و پرداخته ذهن سنایی و مختص زبان و فرهنگ فارسی می‌باشند، یا در اساطیر سایر ملت‌ها قابل مشاهده‌اند؟ گیاهان نمادین چه ویژگی و کارکردهایی در اساطیر و باورهای ایرانیان دارند. چرا گیاهان همواره مقدس و نمادین شمرده شده‌اند.

پیشینه تحقیق

پیرامون گیاهان نمادین در آثار ادبی پژوهش‌های متنوعی انجام شده است؛ که برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: کتاب گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی از غلامحسین رنگچی، کتاب گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی از بهرام گرامی، مقاله پژوهشی درباره سه اسطوره گیاهی در مثنوی معنوی از اکبری گندمانی و عباسی (۱۳۸۷)، بررسی اسطوره گیاه با محوریت تاریخ بلعمی از دکتر سعید خیرخوان بزرکی و مهدی واحدیان و نمادپردازی نباتی از منظر نقد اسطوره‌ای در شعر فارسی از مهدی خادمی کولایی (۱۳۸۷) نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی از دکتر حمیرا زمردی، بازنمایی تمثیل و نماد در گل و گیاه در دیوان صائب تبریزی از ماندانا علیمی و دکتر سید احمد کازرونی (۱۳۹۵).

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع کیفی و مطالعه کتابخانه‌ای است. پژوهشگران نخست با تحقیق در باب گیاهان نمادین اساطیری و یادداشت برداری از منابع مختلف در این حوزه، به بررسی تفسیر و تحلیل گیاهان اسطوره‌ای و جلوه‌های گوناگون باورها و آیین‌ها درباره آنان و شواهد شعری در حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه سنایی پرداخته‌اند.

مبانی تحقیق

اسطوره گیاهان

از اصلی‌ترین مضامین و درون‌مایه‌های اساطیری ایده‌های مربوط به گیاهان می‌باشد. زیرا انسان اولیه گیاه‌خوار و گیاه اولین بخشی از نیاز وی برای تامین غذا بوده است. به همین دلیل در اسطوره‌های ابتدایی گیاهان ارزش و اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند. در بندهش آمده است:

«مشى و مشیانه، هنگامى که از زمین برستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند.» (فرنبغ دادگى، بندهش، ۱۳۸۰: ۱۴۵) تقدس گیاهان تنها از جهت بارورى و تامین غذای بشرى نیست؛ بلکه از جهت تشخیص و جاندارانگارى همه چیز باعث تقویت آنها در نظر انسان اولیه گردیده است، و در میان مسلمانان به خصوص ایرانیان نیز اهمیت ویژه گیاهان در مکان‌های مذهبی به چشم می‌خورد. «نقش‌های درون مسجد و قالی‌های ایران تمام با جهان نباتی مربوط است. قسمت میان قالی که ترنج نام دارد، نماد دریاچه‌هایی است؛ که در باغ‌هاست، و آبگیرهایی را که در این باغ‌ها می‌ساختند، نشان می‌دهد.» (بهار، مهرداد، ۱۳۸۱: ۲۷۸) گیاهان یکی از بارزترین نمونه‌های مرگ و حیات مجددند. این حقیقت سبب به وجود آمدن این ایده گردید؛ تا انسان ابتدایی در ذهن خود نوعی روان و روح مقدس برای گیاهان تصور کند، و شباهت‌های خاصی که بین برخی گیاهان از جمله گیاه (مهرگیاه) با انسان وجود دارد، بیانگر این باور است؛ که اجداد اولیه انسان و گیاه یکی بوده‌است. یکی از شکل‌های پیوند حیات آدمی با گیاهان، اعتقاد به سپندینگی گیاهان و گل‌هاست. نقش رُستنی‌ها، در حیات آدمی از سپیده دم آفرینش تا هم اکنون چندان برجسته، پر اهمیت و اثرگذار بوده و هست؛ که باعث شده افسانه‌ها، اسطوره‌ها و باورهای آیینی و رمزآلود بسیاری در خصوص این پدیده‌ها از سوی بشر ساخته، و پرداخته شود. انسان اولیه که فاقد اندیشه علمی در مورد درک علیت امور و پدیده‌های جهان پیرامون خود بود، چنین می‌پنداشت؛ که هر گیاه خدایی است؛ که زیر پوست آن، شخصیتی مافوق طبیعی پنهان است. از این رو، او پیوسته بدین پدیده خدایی با احترام می‌نگریست، یا آن را ستایش می‌کرد. احترام به گیاهان و اعتقاد به تقدس آنها، که از این نوع عقاید قدیمی مایه می‌گیرد، در اساطیر و افسانه‌های باستانی اقوام و ملل مختلف، فراوان دیده می‌شود، و پیامد آن از پیدایش کاربرد گیاهی در هنر و فرهنگ‌های معجزه آسا و ماوراءالطبیعه بودن آنها سخن می‌گویند؛ که تجلی یاد خدایان یا نشانه نیروی آنهاست، تا آن جا که می‌توانند، به انسان عمر جاویدان، زندگی طولانی یا تندرستی بدهند. «در مهم‌ترین اسطوره آریایی مربوط به آفرینش انسان در تمدن قوم ایرانی آمده؛ که از نطفه نخستین انسان (کیومرث) دو گیاه به نام مشى و مشیانه خلق شد؛ که آنها را ریواس یا مهرگیاه نیز گفته‌اند: در کتاب‌های تحفه حکیم مؤمن و الجواهر

درباره مهرگیاه آمده؛ که گیاهی شبیه به دو انسان نر و ماده‌اند؛ که به هم در پیچیده‌اند، و پاها و دست‌ها را به یکدیگر محکم کرده‌اند، و هر کس آن را با دست بکند به فاصله کمی خواهد مُرد.» (یاحق، ۱۳۸۹: ۲۴۹)

ارزش گیاهان

گیاهان در باورهای آغازین انسان به عنوان موجوداتی شگفت تصور میشدند؛ که با برخورداری از نیروی لایزال باعث رستاخیز طبیعت میگشتند، و به عنوان جلوه‌ای از نعمت، برکت و قدرت متعال مورد ستایش بودند. از اینروست؛ که الیاده میگوید: «از طریق رُستنی‌ها و گیاهان، سراسر زندگی و طبیعت که با ضرب آهنگ‌های گوناگون تازه و نو می‌گردد، تکریم می‌شود، ارتقا و اعتلا می‌یابد، و به فریادرسی می‌خواندش؛ تا خواهش‌ها و نیازها را برآورد.» (الیاده، ۱۳۷۶: ۳۰۶) یکی از شکل‌های پیوند حیات آدمی با گیاهان، اعتقاد به سپندینگی درختان و گل‌هاست. این سپندینگی در امور متعددی ریشه دارد. در باور و اعتقاد به گیاه تباری است؛ که زمردی می‌گوید: «یکی از وجوه قابل تأمل در عرصه نمادها، اعتقاد به اصل گیاه تباری انسان بوده؛ که قرن‌ها ذهن بشر را به خود مشغول داشته‌است. بر اساس اصل گیاه تباری، انسان موجودی است؛ که هم چون نباتات ریشه در خاک دارد؛ اما آغاز و انجام او با آسمان پیوند خورده است. گیاهان نیز به عنوان نمادهای روحانی و قدسی برانگیزنده و جدان اساطیری انسان در اتصال به خداوند هستند.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۷۹)

«اولین و قدیمی‌ترین اسطوره درباره آفرینش انسان، آفرینش انسان از گیاه است. اسطوره مشی و مشیانه نشان می‌دهد، در ذهن انسان باستان درختان و گیاهان نیاکان اسطوره‌ای بشر بوده‌اند.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۳۱۸) ارزش مینوی و قدوسی گیاهان از جنبه‌های متفاوت قابل تأمل است، به همین خاطر هر کجا سخن از حشر و نشر آدمی در رستاخیز می‌رود، تمثیلی از عالم گیاهان ذکر می‌شود؛ چراکه عینی‌ترین و ملموس‌ترین نمونه‌های فرایند نوزایی پس از اضمحلال و فروریزی را نباتات به معرض نمایش می‌گذارند، و انسان‌های دیرباور را به بُعد ماورایی گیاهان و رستنی‌ها مومن می‌کند. رمزناکی گیاهان سبب ایده‌های مختلفی گردیده؛ تا جایی که بعضی‌ها را عقیده بر آن است، که بسیاری از گیاهان تعیین کننده سرنوشت و زندگی و مرگ را به

همراه دارند. در اساطیر ایران باستان نیز با تعدادی گیاه رمزناک و اساطیری مانند مشی و مشیانه، هوم، گز، انار، انگور و سرو مواجهیم؛ که اینجا نیز نقش این گیاهان، تعیین مرگ و زندگی شخصیت‌هایی نیمه خدایست؛ چراکه منشأ آدمیان به دو گیاه مشی و مشیانه بازگردانده می‌شود. (حق پرست، ۱۳۸۳: ۲۱) «و هوم گیاهی است؛ که هرکه از آن بخورد، بی‌مرگ می‌شود.» (هینلز، ۱۳۸۵: ۵۰) حرمت و قداست گیاهان در باور انسان بدوی از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد؛ که متون و قصصی که در اختیار وی بود، گیاهان را از اصلی فرازمینی و مظهر فراوانی، باروری و نوزایی معرفی می‌کرده‌است، و علاوه بر آن ارتباط مستقیم با طبیعت و نیاز مبرم به رُستنی‌ها به عنوان منبع اولیه تغذیه، این باور را در او بوجود آورد؛ که با دخالت گیاهان می‌تواند به هدف خود از نیروهای مافوق طبیعت رسید. «خدایان، ابتدا انسان را از چوب گیاهان ساختند.» (توب، ۱۳۷۵: ۷۶) در اساطیر ایران باستان به این نکته اشاره شده؛ که انسان‌ها در آغاز، گیاه پیکر بودند، و سپس به انسان بدل شده، و ویژگی‌های انسانی به خود گرفته‌اند. «سپس هر دو (مشی و مشیانه) از گیاه پیکری گشتند، و آن فره به مینوی در ایشان شد؛ که روان است. اکنون نیز به مانند درختی فراز رسته است؛ که بارش ده گونه مردم است.» (کمبل، جوزف، ۱۳۸۳: ۷۸) «فروهر زرتشت نیز نخست در هوم (گیاه مقدس زرتشتیان) بوده‌است.» (راشدمحصل، ۱۳۶۶: ۲۱) «در اساطیر ایران باستان و در شاهنامه، پس از مرگ سیاووش از خون او گیاه پر سیاووش می‌روید، و به روایت نظامی گنجوی، پس از مرگ فرهاد در نقطه‌ی اصابت تیشه‌ی او بر زمین، گیاهی ظاهر می‌گردد.» (گوهرین، ۱۳۶۷: ۲۰۴) «این باور که زندگی آدمی در گیاه ادامه می‌یابد، سبب شده؛ تا برخی اقوام، مردگان را به شیوه‌هایی خاص دفن کنند؛ برای نمونه، رسم قراردادن مردگان در تنه‌ی میان تهی درختان، بازمانده‌ی این عقیده است. این رسم به معنای تجدید حیات در قلب مادر یعنی الهه‌ی گیاهان است.» (دوبورکور، ۱۳۷۶: ۲۰) «در ایران نخستین نمونه‌های گیاهی روی سفال‌ها، مهرها و سنگ‌ها یافته می‌شود. دنیای عیلامی که همان دنیای ایرانی است؛ پُر از تصویرهای گیاهی است.» (جوانی، ۱۳۷۹: ۳۲) تجدید حیات نباتات یادآور بازگشت به مبدأ اصلی است، «تجدید حیات ادواری نباتات در پرتو رشد مداوم گیاهان یادآور اسطوره‌ی بازگشت جاودانه به اصلی واحد است.» (ستاری، ۱۳۶۷: ۲۱) «پیرامون پیوستگی چندین روح در انسان و در

سیطره بودن یکی از آنها با گیاهان یونگ می‌گوید: «انسان همواره نوعی پیوستگی پدر و فرزندی با گیاه احساس می‌کند، و به اعتقاد برخی از قبایل، انسان دارای چندین روح بوده؛ که یکی از آنها تحت سیطره نباتات است.» (یونگ، ۱۳۵۷: ۲۴) نکته اصلی درباره ارزش اساطیری یک گیاه در این است که: «هیچ نباتی به خودی خود شریف و ارزشمند نیست، بلکه فقط از طریق مشارکت با یک نمونه ازلی و یا به سبب تکرار اعمال و خواندن اوراد و نیرنگ‌هایی که آن را از قلمرو ناسوتی پیرامونش جدا کرده متبرکش می‌سازد.» (الیاده، ۱۳۷۶: ۴۵)

«تصور تقدس برای گیاه ذهن را بر آن می‌دارد؛ که گیاه می‌تواند، شیاطین و نیروهای اهریمنی را دور کند، و روح و خاصیتی که در چوب گیاه نهفته است، خود باعث نابودی اهریمن می‌شود. بخشی از نموده‌های زیبای اساطیر، رویش گل‌ها و گیاهان و تقدس آنهاست؛ که بیشتر ماندگاری، جاودانی، قداست، شکوه و ویژگی‌های مافوق طبیعی شخصیت‌های اسطوره‌ای، و مذهبی را فرایاد می‌آورد.» (ستاری، ۱۳۸۳: ۷۱)

«در اساطیر ایرانی نیز پس از مرگ نخستین انسان آفریده اهورامزدا، تمامی عناصر جسمی او در زمین مسخ می‌شود، و تبدیل به فلزات و عناصر طبیعی مختلف می‌گردد، و پس از چهار سال از نطفه او که به روشنی خورشید پالوده شده، دو شاخه ریواس شکل به نام مهلی و مهلیانه و یم و یمه و... از زمین می‌روید، و این گیاه به عنوان توت‌م گیاهی نمودار پیوند نخستین گیاه و انسان، از گیومرث به گیاه و از گیاه به انسان (مهلی و مهلیانه) به صورت چرخه حیات میان گیاه و انسان تصور می‌شود.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۳۹) در عصر زایش و باور اسطوره‌ها، بین انسان و طبیعت فاصله‌ای نبود، و این دو یکی شمرده می‌شدند؛ تا جایی که حتی منشاء پیدایش نخستین بشر را، گیاهی می‌دانستند. در اسطوره‌های پیدایش ایران باستان، آمده که مشی و مشیانه (آدم و حوا) به شکل دو شاخه به هم پیچیده ریواس، از زمین رُستند، سپس این دو بوته چهره بشری یافتند، و روح در آنها دمیده شد، و به صورت جفتی مشخص شدند. «چون اهریمن در تاخت، فروردین ماه، روز هرمزد، کیومرث را بکشت، نطفه کیومرث به زمین آمد، چهل سال به نطفه بودن در زمین ایستاد، پس مشی و مشیانه از زمین ریواس پیکر برُستند؛ سپس به مردم پیکری گشتند.» (بهار، ۱۳۸۱: ۹۹)

بحث

بنفشه

یکی از گیاهان اسطوره‌ای گل بنفشه است؛ که گلبرگ‌های آن به رنگ بنفش یکدست، و گلبرگ‌های دو طرف و پایینی با زمینه بنفش روشن و خطوط شعاعی تیره رنگ روی هم، صورت و خط عارض محبوب جوان را در ذهن تصویر می‌کند. خط عارض را به خط بنفشه، زلف و طره محبوب را به کبودی بنفشه و تاب و شکن زلف را به تاب بنفشه تشبیه کرده‌اند.

ساقه نرم و ظریف گل خمیده است، و این سر به زیری را به ملال و افتادگی و سر به زانوی غم داشتن تعبیر کرده‌اند، و بنفشه کبود و سر به زیر را سوگوار و مغموم گفته‌اند. کیسه شهد در پشت گل همچون زبانی است؛ که از قفا در آمد ه‌باشد، و این ویژگی زبان در قفا بودن بنفشه مضمون قرار گرفته است. معروفترین گونه آن بنفشه سه رنگ می‌باشد. این نوع بنفشه را در تاجیکستان گل آدم رو می‌نامند. ولی در ایران معروف به بنفشه فرنگی است؛ که گل بزرگ آن در رنگ‌های بسیار متنوع وجود دارد. «بنفشه را بوی چون بوی کنیزکان (دوشیزگان) است. هر گلی از آن امشاسپندی است، و بنفشه (ایزد) تیر است.» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

«نام درختی است؛ که به غایت پست است، و شاخه‌های باریک دارد، و گلش به رنگ کبود و خوشبو و نامنظم و دارای ۵ گلبرگ می‌باشد. یکی از گلبرگ‌ها به نام گلبرک مقدم دارای مهمیز است، و رنگ گل‌هایش بنفش یا سفید است. معرب آن بنفسج پهلوی آن و نفسک و طبری آن ونوشه می‌باشد. (ربک: دهخدا، ۱۳۸۵: ۳۵۳) بنفشه گیاهی آبی، کبود و اندکی به سیاهی زند، و صد گونه از آن شناخته شده است، و از آن بنفشه طبری شهرت بیشتری یافته است. بنفشه را به رکوع و سجود و ده گوش بودن نسبت کرده‌اند؛ که ده گوش بودن آن یادآور ده زبان داشتن سوسن است. قدما از نظر طبی برای بنفشه خواصی قائل بوده‌اند. «گیاهی است خواب آور و دافع سر درد که بوییدنش گرمی و خشکی مغز را می‌نشاند، و برای بهبود و ذات الریه مفید است. گل‌های آن کبود و معطرند.» (حق‌پرست، ۱۳۸۳: ۳۷) بنفشه دارای گونه‌های مختلفی است. الف: بنفشه معطر وحشی که گیاهی است، چند ساله دارای گل‌های بسیار معطر به رنگ بنفش تیره که در بهار ظاهر میشود. ب: بنفشه سفید گیاهی است، چند ساله به رنگ خاکستری سفید. این بنفشه در هندوستان و بعضی

مناطق ایران در شکاف‌های سنگی کوه‌ها می‌روید. ج: بنفشه سه رنگ گیاهی است، یک سال و دو ساله و وارثه‌ای از آن در گل‌کاری‌ها با نام بنفشه فرنگی کاشته می‌شود.» (میرحیدر، ۱۳۸۷: ۳۷۱) «در بند هش آن‌جا که در باره گیاهان سخن به میان می‌آید، از میان گل‌ها و نپشک یا بنفشه گل ویژه تیر معرفی شده، و آمده است. «هر گلی از آن امشاسپندان است، و گوید، بنفشه تیر را خویش است؛ که بر این اساس از میان گل‌ها، بنفشه نمادی زیبا برای تیر ماه و جشن تیرگان خواهد بود.» (فرنغ دادگی، بهار، ۱۳۸۰: ۱۴۸) «در مسیحیت این گل نماد شرم و فروتنی است، و در ارتباط با ولادت و کودکی عیسی و مریم عذرا در نقاشی‌های بعد از رنسانس باز تاب داشته است. رنگ کبود که خود مظهر سوگواری و کنایه از سیاهی زلف نیز هست، مهم‌ترین تعبیری است؛ که در ادب فارسی آمده است.» (یاحق، ۱۳۸۹: ۲۱۸)

یا مگر باغبان طینت من
ناگهان کشت بر بنفشه سمن
(حدیقه: ۱۸۳)

در تشبیه عقل به گل بنفشه و اینکه عقل و عاقلی آدمی را از قرین دیو و آتش می‌رهاند، و چنانچه عقل آموختن به جهت رزق و خدعه و تلبیس دل ابلیس باشد، گفت:
از گل تو بنفشه رویانند
تیره رایان و خیره رویانند
(همان: ۱۵۸)

در افتخار خود بر اهل زمانه و کسب حکمت از ناحیه حق و آوردن سخن‌های خوش که برای عاقلان انیس و همدم می‌باشند، و برای اهل علم و دانشمندان به مثابه گل‌های بنفشه و نرگس هستند، سرود:

عقلا را شده است این مونس
فضلا را بنفشه و نرگس
(همان: ۳۸۰)

در تشبیه بنفشه به سیاهی زلف زیبارویان که همانند عود بر لب جویبار رویده است، می‌گوید:

خم زلف بنفشه دل جوی
عود خامست رسته بر لب جوی
(همان: ۲۱۴)

سنبل

«گیاهی است علفی چند ساله بلند و عمودی و بلندی آن تا ۲ متر است. ساقه آن استوانه‌ای دارای شیارهای عمیق و پرزدار است. برگ‌های آن متقابل و به برگچه‌های زیادی تقسیم می‌شود. هر برگ ۷-۱۱ و گاهی بیشتر برگچه دارد. برگچه‌ها بیضی نوک تیز با قاعده پهن و دندانه‌دار است. گل‌ها صورتی به طور گروهی در انت‌های ساقه گل‌دهنده در اواخر بهار ظاهر می‌شود. از تمام اعضای گیاه اعم از اعضای هوایی و ریشه آن بوی مطبوعی متصاعد می‌شود؛ که خیلی جالب و جاذب گربه است، و گربه‌ها در اطراف گیاه روی زمین می‌غلطند، و احساس لذت می‌کنند. ریشه‌های گیاه به صورت افشان به ساقه‌های زیرزمینی آن متصل است، و به هم پیچیده می‌باشد، و همین ساقه زیرزمینی و ریشه گیاه است؛ که در طب سنتی به عنوان دارو مصرف می‌شود. سابقاً از ریشه گونه‌های مختلف سنبل عطری گرفته می‌شده؛ که به نارد معروف بوده است، و در کتب طب سنتی نیز در بعضی مدارک نام نارد، و ناردین برای ریشه سنبل ذکر شده است.» (میرحیدر، ۱۳۸۷: ۱۸۸) «گل سنبل به ایزد بهرام اختصاص دارد» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۷۶).

«سنبل گیاهی است؛ که از تیره سوسنی‌ها جزو تک لپه‌ای با جام و کاسه رنگین و دارای گل‌های بنفش خوشه‌ای است، و چون زود گل می‌کند، و گلش زیبا و خوشرنگ و خوشبو است، مورد توجه است، و جزو گیاهان زینتی است، و پیاز آن را در گلدان‌ها می‌کارند. بهترین نوع آن سنبل هندی است.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۶۴۴)

«سنبل گیاهی است، دارویی از تیره سوسنی‌ها که گل‌های بنفش آن به شکل خوشه است. سنبل ایرانی گل‌های سفید رنگ است، و انواع زیادی دارد؛ که از آن میان نوع رومی و حبلی و هندی آن معروف است. نوع هندی آن را سنبل الطیب می‌گویند. سنبل یکی از شناخته شده‌ترین وسایل بوی خوشی و عطر است؛ که از نشانه‌های مخصوص زهره یا ناهید است.» (حق پرست، ۱۳۸۳: ۸۶) وقتی آشیل قهرمان حماسه ایلیاد (تروا) به قتل رسید، تیس مادر آشیل خطاب به یونانی‌ها گفت: که زره پسر خویش را به قهرمانی که از تمامی قهرمانان سزاوتر باشد، خواهد بخشید. آژاکس و اولیس تنها مدعیان این رقابت بودند. تعدادی دیگر از جنگاوران نیز برای داوری انتخاب شدند. این زره به اولیس تعلق گرفت، و بدین ترتیب خود بر شجاعت برتری یافت. به همین خاطر آژاکس خودکشی

کرد. جایی که خون او بر زمین ریخت گلی روید؛ که سنبل نامیده شد. بر روی برگ‌های آن دو حرف اول نام آژاکس که معنی یونانی آن «اندوه» است، نوشته بود. نوعی گل زبان در قفا نیز وجود دارد؛ که به آن «سنبل شعرا» می‌گویند. این گل خاطره آژاکس را در خود دارد، و آن را دلیفتیوم آژاسیس یا زبان در قفای آژاکس می‌گویند. (ر.ک: حق پرست، ۱۳۸۳: ۸۶ - ۸۸)

در بیان تسلیم در برابر خداوند و عنان را به دست تقدیر و حکم الهی دادن می‌گوید:
عبر عهد و سوسن تحقیق
سنبل سنت و گل توفیق
(حدیقه: ۸۴)

در ذکر خوبی‌های شافعی و ابوحنیفه و تشبیه آنان به سنبل و سوسن در گلزار دین الهی و بر حق بودن ایشان و خبث باطن دیگران می‌گوید:

ورنه در باغ دین به نور یقین
سنبل سنت‌اند و سوسن دین
(همان: ۱۴۶)

درگذشتن بوی مشک ناف آهو از کوه قاف و طور که سبب آن خوردن سنبل دشت است سروده:

ناف آهو چو خورد سنبل دشت
بویش از کوه قاف و طور گذشت
(همان: ۲۱۴)

سوسن

این گیاه از تیره سوسنی‌ها، و جزو گیاهان تک لپه‌ای جام و کاسه رنگین است. گل آن فصلی و دارای رنگ‌های مختلف و زیبا و اصل این گیاه از اروپا و ژاپن و آمریکای شمالی و هیمالیا می‌باشد. «گل سوسن به امشاسپند خرداد تعلق دارد. بوی این گل چون بوی دوستی توصیف شده است.» (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۷۷) «گیاهی از تیره سوسنی‌ها و دارای گل‌های زیبا و درشت، به رنگ‌های گوناگون است. سوسن آزاد که به ده زبان نیز معروف است، دارای ویژگی اساطیری بیشتری است. سوسن از جهت آزادی و آزادگی به ناهید، ایزد بانوی آب مربوط می‌شود. از طرف دیگر سوسن که مظهر و همنام و هم معنی شوش شهر باستانی خوزستان است، به صفت ده زبان موصوف است؛ که در ادب پارسی هم انعکاس یافته، و به بنیادهای

بسیار کهن اساطیری مربوط می‌شود. چون بین‌النهرین از قدیم مرکز زبان‌های مختلف بوده، واژه شوش نیز مفهوم و معنی ده زبان و چند زبانی، مانند سوسن نهفته است. به این چند زبانی، در الواح سومری نیز اشاره شده، و از آن جا که در تواریخ نیز داستان زبان‌های گوناگون سرزمین بابل آمده‌است، سوسن ده زبان را می‌توان به معنی شوش ده زبان یعنی شهر و سرزمینی که زبان‌های گوناگون داشته است دانست. با توجه به این پیشینه، سوسن زبان در ادب فارسی، کنایه از فصیح و شیوا سخن و زبان‌آور است. سوسن و سوسن کاری در معماری هم آمده، و نقش یا طرح سوسن به کنایه و رمزی از شهر شوش یا گل سوسن و یا ایزد بانوی سوسن، در دنیای قدیم معروف بوده است. در تورات از اصطلاح سوسن کاری یاد شده‌است. بانوی سوسن، در دنیای قدیم معروف بوده است. (رک: یاحقی، ۱۳۸۹: ۴۸۸) در مزامیر داوود از سوسن به عنوان نغمه و نوایی از موسیقی یا ساز و ابزار نوازندگی و خنیاگری یاد شده است؛ که این خصوصیت ارتباط آن را با ناهید محکم‌تر می‌کند. سوسن در دین و هنر نشانهٔ پاکی به شمار می‌رود. (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۷) در ادب فارسی برگ سوسن مظهر و نماد دست قرار گرفته‌است. همچنین سوسن نیز به دلیل تیزی گلبرگ‌هایش غالباً نماد زبان است، و به دلیل رنگ سفید خود، مظهر معشوق سپیدروی قرار می‌گیرد. از صفات دیگر سوسن، سنان ساختن، تیغ و خنجر داشتن و سجاده بر دوش افکندن است. در نمادهای دینی و هنری سوسن نماد پاکی است.

عبر عهد و سوسن تحقیق پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سنبل سنت و گل توفیق

(حدیقه: ۸۴)

در وصف ممدوح خویش و تشبیه او به گل سوسن و اینکه نسیم بهاری و گلزار از

وجود و بوی سوسن بی‌نصیب نیستند، می‌سراید:

آخر از برگ سوسن و گلزار بی‌نواکی بُود نسیم بهار

(همان: ۳۱۸)

در مدح ممدوح خویش و با ارزش بودن و قیاس وجود او در به بودن از پادشاه بسان

بهرتر بودن سوسن بر سیر که هر دو گیاه می‌باشند، ولی بوی سوسن خوش ولی بوی سیر

تند است؛ که حاکی از تضاد آنهاست، گوید:

مثل تو با تو در جهان ضمیر
خود قیاسیست به ز سوسن و سیر
(همان: ۳۳۷)

گندم

اصلی ترین محصول کشاورزی گندم است؛ که بخش عمده غذای روزانه را تامین می کند. به همین خاطر از جایگاه ویژه ای برخوردار است. این گیاه، یک ساله و از خانواده گرامینه ها (گندمیان) می باشد. گندم یکی از قدیمی ترین گیاهانی است؛ که انسان کشت کرده، و مورد استفاده قرار داده است. «همچنین گندم غذای آسمانی محسوب می شود؛ که کشت آن را جبرئیل به آدم آموخت، و در اساطیر اهورامزدا به مشی و مشیانگ می آموزد.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۳۹۳)

گندم مظهر فراوانی و برکت بخشی است، و خوشه های بافته های گندم نماد باروری زمین نیز می باشد. رویش سریع گندم و فراوانی آن باعث تنیده شدن اساطیر فراوانی پیرامون آن شده است. «خوشه های گندم از نظر اساطیری همان نان عشای ربانی و بدن مسیح نیز می باشند.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۶۹) «گندم غلات ستبر دانه را سرور است.» (فرنبرگ دادگی، بندهش، ۱۳۸۱: ۹۹)

«گیاهی که آدم از خوردن آن منع شد گندم بود. وقتی ابلیس به حيله در بهشت شد، آن را درخت جاودانگی معرفی کرد، و به آدم و حوا گفت: اگر بخواید، در بهشت جاوید بمانید، باید از آن بخورید. وقتی آدم با خوردن گندم از بهشت طرد شد، و به زمین هبوط کرد، میکائیل و به روایتی جبرئیل قدری گندم پیش آدم آورد، در حالی که گرسنگی بر آدم چیره شده بود، گفت: این رزق تو و فرزندان توست، برخیز زمین شیار کن، و تخم بیفشان. آن گاه آدم را طریقه کشت و برداشت محصول و پختن نان آموخت، و گندم که موجب مشقت او شده بود، وسیله راحت او گشت. در روایات ایرانی نیز هست؛ که اهورامزدا به مشی و مشیانه کشتن گندم بیاموخت، و آن ها را با وسایل کشت و بذر آشنایی داد.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۷۰۵)

در تشبیه آرز به گندم که سبب فریفتن و اخراج آدم با حالتی عریان گردید، و اینکه دنیا همراه با کینه است، سروده:

از پی گندمی در این عالم
چند باشی برهنه چون آدم
(حدیقه: ۲۳۲)

در رنجه ندادن روح برای متاع دنیوی و اینکه خواری حضرت آدم به سبب طمع در

و کاسه و جام آن تشکیل جامی قشنگ و کامل می دهد. انواع لاله های در ایران عبارتند از: لاله داغدار قرمز، لاله زرد، لاله سفید و لاله ای که در شیراز خودروست، و گل های سه رنگ دارد.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۲۴۸۸)

لاله گلی زیبا لطیف و دلنواز است. شکل آن چونان قلب آدمیان که مایه حیات آنان می باشد. برگ های لاله بسیار شبیه قطره های خون است، و گر چه خود خونین رنگ و سرخ می باشد، ته گلبرگ های آن سیاه داغ دیده است، گویی که داغی بردل دارد. «گیاه کوچکی است که بیشتر در نقاط مرطوب و کوه ها و کنار جوی ها می روید. هم بیابانی و هم بستانی است، و بر چند قسم است: یک قسم آن دارای سه یا پنج گلبرگ و قسم دیگر گل هایش بیشتر از ۵ برگ دارد؛ که آن را شقایق یا شقایق النعمان هم می گویند. نوع بیابانی آن دارای گل های سرخ و در پنج گلبرگ هایش داغ یا لکه سیاهی وجود دارد. در اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت گل می دهد، و پیاز آن را می کارند» (انوری ۱۲۸۳: ۱۷۱)

«لاله برگی قرمز رنگ به شکل جام اطلاق می شود؛ که در تازی شقایق و شقایق النعمان خوانند. در زبان فارسی گاهی شقایق را آذربون یا آذرگون گفته اند، و در فرهنگ ها آن را به کلی گلی آتشی رنگ که کناره های آن به غایت سرخ و میانه اش سیاه باشد، تعریف کرده اند.» (حق پرست، ۱۳۸۳: ۱۲۴) «در روایت آمده است، آدم وقتی از بهشت اخراج شد، آنقدر گریه کرد؛ که از اشک هایش لاله روید. در داستان عاشقانه لیلی و مجنون نیز لاله همراز و همتای دل خونین مجنون است؛ که در عشق لیلی خون شده است. لاله نعمان به علت شباهتی که با جام شراب دارد، در شعر عرفانی جام می یا ساغر و به طور کلی مظهر دل رنج دیده، و محنت کشیده و مخصوصاً قلب عارف که جایگاه معرفت حق و اسرار الهی آشناست، شناخته شده است. شگفت آن که اگر کلمه لاله را قلب کنیم و جای حروف آن را تغییر دهیم نام مقدس «الله» به دست می آید؛ که از قضا حروف این دو کلمه نیز برابر است. شاید به دلیل آن است؛ که اغلب گل لاله در مشاهده متبرکه و کاشی کاری های مساجد روی آب انبارهای عمومی و مزارها به عنوان زینت منقوش است.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۳۷۳)

لاله به عنوان مشهورترین گل وحشی تا آن جا در فرهنگ و ادب نفوذ و حضور یافته؛ که گذشته از اینکه بسیاری از شاعران با وجود زندگی در محیط های خشک و بیابانی، انواع

لاله را می‌شناخته‌اند، و ده‌ها تصویر و کنایه و استعاره در اشعار خود از این واژه ساخته‌اند. «لاله گیاهی است از تیره سوسنی‌ها، از لال به معنی سرخ مُعرب آن لعل و همان شقایق است. انواع آن داغدار قرمز، زرد و سفید است. لاله قرمز دارای لکه‌های سیاه است، به همین دلیل داغدار می‌خوانندش.» (انوشه، ۱۳۷۶، ج ۲: ذیل لاله)

«شقایق با توجه به اسطوره یونانی آدونیس محترض، که از خون بر زمین ریخته او شقایق دمید، نماد مرگ و اندوه است. همچنین از خون عیسی بر روی صلیب و بر طبق یک سنت قرون وسطایی، شقایق روید، و از این جاست؛ که در نقاشی‌های مربوط به مصلوب کردن مسیح و تابلوهای مریم در حال اندوه دیده می‌شود. (رک: هال، ۱۳۸۳: ذیل لاله) این گیاه در ادبیات فارسی مظهر شهید و کشته راه دوست است. گویند؛ که چون سیاوش قهرمان مظلوم و باستانی ایران زمین کشته شد، از قطرات خون او لاله روید «رنگ سرخ شقایق و قلب سیاه و سوخته آن سبب شده است، این گل مظهر رنج و گداز معرفی شود؛ تا آن جا که شاعران غالباً میدان‌های جنگ را که از کشته پوشیده شده باشد، به دشت شقایق یا لاله‌زار تشبیه کرده‌اند.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۷۱۸) «این گل در تعبیر مختلفی بکار رفته است. خنده لاله در شعر فارسی به لحاظ سیاهی دل و داغ‌داری آن نامطلوب و نشانه غفلت دانسته شده- است.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۴۹)

در مشغول نشدن به ظواهر دنیوی که همانند گل لاله درونی سیاه و عمری کوتاه دارند، و باعث فریبندگی انسان می‌شوند، و سرنوشت آدمی را تیره می‌کنند، سروده:

لاله غفلتی نه‌ای بنده
دل سیه عمر کوتاه و خنده
(حدیقه: ۲۵۱)

در مذمت دنیا و ترک آن، و این که اگر هراسی به انسان دست دهد، صورت و رخساره او از شدت ترس بسان لاله سرخ می‌شود گفت:

سر و پا از بیم برگردد
زود چون لاله سرخ سرگرد
(همان: ۲۰۵)

در بد عادتی و بد رسمی روزگار نسبت به خواص و داشتن خوی گریه برای شیر و دل سیاهی و چهره افروزی از لاله که برگ هایش سیاه هستند می‌گوید:

آخر از لاله چند آموزی دل سیاهی و چهره افروزی

(همان: ۳۹۷)

در هجوی حکمای طالعی و اظهار نظر پلید آنها مبنی بر پیشگویی و شرم نداشتن از خلق آنها را به لاله تشبیه می‌کند؛ که از دهانشان سیاهی درونشان آشکار می‌گردد.

همچولاله است گفت گوی پلید از دهانش دل سیاه پدید

(همان: ۳۶۶)

نرگس

«به فارسی نرگس گویند، و در کتب طب سنتی معرب آن نرجس آمده است. دارای گونه های مختلفی است؛ که معروف ترین آنها عبارت است: از نرگس سفید. نرگس سفید دارای گل های سفید مایل به زرد است، و در مناطق مختلف ایران، در فارس نزدیک بوشهر در کرمان و سیستان و طبرستان به طور خودرو می‌روید، و در سایر مناطق نیز پرورش داده می‌شود» (میرحیدر، ۱۳۸۷، ج ۴: ۲۵۶) «گیاهی است چند ساله و علفی دارای پیاز بزرگ که معمولا قسمتی از پیاز آن داخل خاک و کمی از این گل قسمت فوقانی آن بیرون از خاک قرار دارد.» (حاجی شریفی، ۱۳۹۱: ۸۸۹) «در اساطیر یونان نرگس مظهر جوان مرگی معرفی شده است. روان‌شناسان بر مبنای این داستان، نوعی عقده روحی را که موجب خودپسندی و خود شیفتگی می‌شود، عقده نرگسی نام گذاری کرده‌اند.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۸۱۷) در ادب فارسی نرگس استعاره از چشم و مظهر کمال و زیبایی است، و با صفات شهلا، مست، خمار، طنّاز، مخمور، آبدار، بیدار، فتان، بیمار، جمّاش و... که همه بر زیبایی چشم دلالت دارند، به کار رفته است. «گل نرگس از نمادهای بارز و مکرر نباتی برای چشم است، و در بیشتر موارد نرگس به اعتبار شباهتش به چشم، استعاره از چشم معشوق است، و گاهی نیز مطلقا نماد چشم واقع می‌شود. از اینرو گاهی نرگس به نابینایی متّصف می‌گردد.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۰۶-۲۰۷).

در بیان اینکه پیامبر از شدت بینش و بینایی چون آسمان پر از چشم است. آن هم چشمانی زیبا و جذاب همانند نرگس تازه و بسان عقل سرشار از گوش و ادراک است، گوید:

چرخ بر چشم همچو نرگس تر عقل بر گوش همچو سیسنب

(حدیقه: ۹۷)

در تشبیه ادراک پیامبر به گیاه سیسنبر که به شکل گوش است، و اینکه ادراک ایشان الهام بخش الهی است، و بصیرت و بینایی وی از ستارگان تابان آسمان مرتبه‌ها فروزان‌ترند سروده است:

نقش پر چشم همچو نرگس تر عقل پر گوش همچو سیسنبر
(همان: ۱۰۰)

نرگس به اعتبار شباهتش به چشم، استعاره از چشم است، و گاهی نیز مطلقاً نماد چشم واقع می‌شود؛ که از اینرو گاهی نرگس به نابینایی متصف می‌گردد. به همین جهت سنایی می‌سراید:

چشم نرگس به باغ‌ها در باز لیک بیگانه از نشیب و فراز
(همان: ۱۸۱)

در بیان اینکه هرگاه چشم پیامبر از اشک تر می‌گشت، ستاره زهره از شدت اندوه و دلتنگی برای وی نوحه خوانی می‌کرد، گفته است:

نرگس او چون آب تر گشتی ژهره در حال نوحه گر گشتی
(همان: ۱۰۲)

در ارزش نداشتن دنیا و اینکه اسباب دنیوی مانند کلبه عطاری که رایحه خوش دارند؛ ولی چند صباحی بیشتر رونق ندارند، و کوتاهی عمر آدمی همانند گل سروده:

چو گل و نرگس ارچه برگذردند بی عجب خند و بیهده نگرند
(همان: ۲۳۴)

در بیان توصیف بیابان و سختی‌های آن و مستی و مخموری چشم در این راه و تشبیه دایره زرد میانی گل نرگس و تیرگی قعر آن که حالتی بیمارگونه و خواب آلودگی به خودگرفت، گفت:

نرگس اندر خیال بود چنین آفتابی میانۀ پروین
(همان: ۲۶۲)

در عدالت‌ورزی و همت والای پادشاه و غافل نشدن از اوضاع مملکت و آگاه و هوشیار بودن همانند گل نرگس که به جهت پاسبانی از تاج خود خواب ندارد، و دوراندیش است

گوید:

کم ز نرگس مباش اندر حزم

چون کنی عزم رزم و مجلس بزم

(همان: ۳۰۶)

نرگس از خواب از آن حذر دارد

که همی پاس تاج سردارد

(همان: ۳۰۶)

در بذل و بخشش بهرام شاه و خلق و خوی نسیم بهاری ماندش که چون گل نرگس از
چشمانش گهر و سیم نثار می کند، گوید:

زاید از خلق او چو گل نسیم

دست چون چشم نرگس از زر و سیم

(همان: ۲۶۷)

نیلوفر

«هرگلی به امشاسپندی تعلق دارد، و گل نیلوفر به آبان تعلق دارد. نیلوفر را بوی چون بوی توانگری است». (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۴۱۸). نیلوفر یا پیچک و یا لوتوس نام همگانی یک گروه از گل ها و گیاهانی است؛ که به فارسی گل آبراد یا گل زندگی و آفرینش و یا نیلوفر آبی نامیده می شود. در اساطیر کهن هندی، نیلوفر یکی از نشانه های بزرگ آفرینش و از نشانه های ایزدان و ایزد بانوی معروف هندی به شمار می رفته است. نیلوفر نشانه خاص ویشنوست، و در دست چهارم او نیلوفری به نام پدما قرار دارد. «وقتی وشن در خواب بود، برهما به صورت گل نیلوفر از ناف ویشنو روید. از این جهت برهما به القاب نیلوفرزاده و نیلوفردار نیز مرسوم است «نیلوفر را در یونانی نیمفا می گویند؛ که به نظر می رسد، این واژه با نمف در اساطیر یونانی به صورت زن جوانی مانند پریان در داستان ایرانی تصور می شوند، بی رابطه نباشند. یونانیان معتقدند: که این نمف ها در جنگل ها و کوهسار و به ویژه در کنار آب ها به سر می برند.» (حق پرست، ۱۳۸۳: ۱۴۵). «نیلوفر در تداول امروز قسمتی از پیچک است. گل آن چون شیپوری است، به رنگ آبی سخت مطبوع یا سرخ کم رنگ و لطیف. در نهایت صفا و با طروات که صبح زود باز می شود، و چند ساعت بعد از طلوع آفتاب پژمرده می شود.» (دهخدا، ۱۳۸۵، ص ۱۰۴۲) نیلوفر در ادبیات فارسی از جهت زیباشناسی و ذوق هنری گل ها موقعیت ویژه ای یافته است. «رع» خدای خورشید خود را در غنچه گل لوتوس پنهان

می‌کرد؛ تا هنگام روز خسته از عدم تشخیص خویش به کمک اراده‌اش از مغاک بر می‌خاست، و با درخششی خیره‌کننده در برابر همگان ظاهر گردد.» (حق پرست، ۱۳۸۳: ۱۴۹ - ۱۵۰)

«در روایات کهن ایرانی گل آبی نیلوفر را جای نگهداری تخمه یا فرّ زردشت م دانستند. از اینرو نیلوفر با آیین مهرپرستی (میتراایسم) پیوستگی نزدیکی دارد، و اندیشمندان معتقدند، در صحن‌هایی که زایش مهر را نشان می‌دهد، آن چیزی که مانند میوه کاج است، و مهر از آن بیرون می‌آید، همان غنچه نیلوفر است.» (شمس، ۱۳۷۹: ۲۰۶) نیلوفر از واژگانی است؛ که در گذشته تاریخی و اسطوره‌ای ایران باستان و هند و نیز در عرفان بودا جایگاه ویژه‌ای دارد. بودا در آثار خود مکرر از نیلوفر برای بیان حقایق عرفانی خود سود می‌جوید، او معتقد بود: «درست همانگونه که گل پاک و خوشبوی نیلوفر در گل ولای باتلاق می‌روید، نه در خاک و برگ تر و تازه یک گلدشت، معرفت پاک بوداگری نیز از زمینه آرایش هواهای دنیوی سر می‌زند.» (رجب‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۶) و یل دورانت نیز معتقد است، «در مشرق زمین، گاهواره تمدن اقوام آریایی در هند و ایران نیلوفر را بطن جهان و سریر خداوند دانسته‌اند.» (متحدین، ۱۳۵۵: ۲۵)

«در دوره هخامنشی در کنار آسمان که مهم‌ترین نماد و سمبل اهورامزدا است، گل لوتوس (نیلوفر) سیاره مشتری، شاهین نیز نماد اهورامزدا می‌باشد.» (رضی، ۱۳۸۲: ۷۳) «نیلوفر گیاهی است؛ که انواع گوناگون دارد. به طور کلی نیلوفر آبی گل زیبایی دارد، و در داخل آب‌های راکد زندگی می‌کند. از پایین به ته آب چسبیده، و ساقه آن در آب به طور قائم قرار دارد، و تقریباً تو خالی است. برگ‌های پهنی دارد که بر سطح آب مفروش شده‌اند. دم گل از وسط برگ‌ها بیرون آمده، و در هوا قرار دارد.» (حاجی شریفی، ۱۳۹۱: ۹۰۵) «در اساطیر کهن ایرانی، نیلوفر گل ناهید به شمار می‌رفته، و ناهید تصور اصلی مادینه هستی در روایات دینی ایران قدیم بوده است؛ که از جهاتی با معتقدات هندیان باستان مشابه است. سابقه کهن و اساطیری نیلوفر نزد ایرانیان و هندیان به حدی است؛ که آثار نیلوفر هشت و دوازده و حتی هزار برگ را در معماری و آثار باستانی این دو قوم به وضوح می‌توان دید.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۸۴۱)

نیلوفر، سمبل عرفان، تجلیات روحانی، نجات آلهی، شکوفایی و بیداری و نیز دنیای اثری و معنوی است. نیلوفر به خورشید چشم می‌دوزد، و به سوی آن در حرکت است، و گویی خورشید را می‌پرستد. نوع مشهور آن نیلوفر آبی خوانده می‌شود، که کوشش می‌کند

حجاب آب را پس بزند، و خود را به سطح آب برساند؛ تا چشم بر معشوق (خورشید) بدوزد. نیلوفر عموماً نماد عارفی است؛ که توانسته است خود را از پستی‌ها و آلودگی‌های مادی رها کند، بدون آن که وجود پاکش در این رهایی آغشته به کثافت‌ها شده باشد؛ زیرا نیلوفر هم از مرداب سر بیرون می‌کشد، بدون این که ذره‌ای گلبرگ‌هایش با لجن‌ها آلوده شده باشد. این گل وقتی خود را از لجنزار بیرون می‌کشد، می‌تواند سهمش را از آفتاب بگیرد، و شکوفا شود. جنبه تقدس نیلوفر به محیط آبی آن برمی‌گردد، زیرا آب نماد باستانی اقیانوس کهنی بود؛ که کیهان از آن آفریده شده است. از آنجاکه گل نیلوفر در سپیده دم باز و در هنگام غروب بسته می‌شود، به خورشید شباهت دارد. از اینرو گل نیلوفر مظهر تجدید حیات شمسی به شمار می‌رود. ریشه‌های نیلوفر مظهر ماندگاری و ساقه‌اش نماد بندناف است؛ که انسان را به اصلش پیوند می‌دهد، و گلش پرتو خورشید را تداعی می‌کند. «پادما در تاریخ، گلی مقدس شمرده شده، و از مقام گلی ساده تا خدایی رسیده است.» (عابدی: ۱۳۷۶: ۳۳۴)

«منظور از پادما نیلوفری است؛ که در دست چهارم ویشنو قرار دارد. نیلوفر را گل آزاد، گل زندگی و آفرینش نیز می‌نامند.» (یا حقی، ۱۳۸۹: ۴۲۹) «نیلوفر گل اساطیری و از نشانه‌ها و نمادهای آفرینش در آیین مهری و بودایی است؛ که در میان آب ایستاده، و می‌روید. نیلوفر علاوه بر وجهه اساطیری خود به دلیل کبودی و وابستگی به نور آفتاب به صفات آسمان رنگ و آفتاب پرست و چالاک‌ی در هنگام روز متصف شده است.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۹۵) «در اساطیر هند و مصر نیز اعتقاد بر این است، که زایش دوباره خورشید در درون گلبرگ‌های نیلوفری انجام می‌گیرد. نیلوفر در تفکرات قدسی و اساطیری ایران و آیین‌های مذهبی هند و مصر، نماد برتر روشن بینی دل و تولد دوباره آن در پرتو خورشید (ذات اعظم) است.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۸۰-۸۱)

در تبدیل حال از رعنائی به پیری و داشتن عقلی معیوب با شمایل خوب همانند نیلوفر که با غروب خورشید کاری از دستش بر نمی‌آید، و به حالت خمودگی در آب می‌افتد، می‌گوید:

همچو نیلوفرم به جان و به دست
آسمان رنگ و آفتاب پرست
(حدیقه: ۳۸۶)

در پیوستگی نیلوفر به آسمان، آفتاب و پرستش آنها و وابسته بودن آدمی به جان و اینکه اگر این وابستگی نبود، از جان گسستگی می‌جستم، و قطع حیات می‌نمودم، و ضعف و پیری و سست دلی خود بسان گل نیلوفر می‌گوید:

همچو نیلوفرم به جان پیوست
آسمان رنگ و آفتاب پرست
(همان: ۳۹۵)

در بیان بودن در حصار عناصر اربعه و نحیف بودن جسم همانند نیلوفر ولی داشتن بینایی قوی و راه دان و داشتن روی چون خورشید و جامه‌ای به کبودی و لاجوردی آسمان می‌گوید:

ناگهانی تو گفتی آمد بر
آفتابی ز حوض نیلوفر
(همان: ۱۸۳)

در فترت، جهالت و آشفتگی خودکامان بعد از رحلت پیامبران، و برافروختن پرده‌های ظلمت، و روی آوردن به بت پرستی و گل به دست گرفتن نصاری سروده‌اند:

این چلیپا چو شاخ گل در دست
و آن چو نیلوفر آتش پرست
(همان: ۹۴)

در تشبیه روزگار به شب ظلمانی و غالیه‌گونی عالم به دریایی سیاه‌گون و در برگرفتن وجود آدمی همانند گوهری صدف مانند در دنیا گوید:

شد چو شد زیرخاک چشمه خور
نسترن را ز حوض نیلوفر
(همان: ۱۸۱)

در نکوهش روزگار، احوال انسان‌های غافل و اشتیاق به دنیا که خطر و خطای آن بسان گیاه نیلوفر است؛ که در حوض جای دارد، و در هنگام روز سر از آب بیرون می‌آورد، و شب هنگام همان آب گور و تابوت او می‌شود، می‌گوید:

ذوق این خطئه خطا و خطر
هست مانند حوض و نیلوفر
(همان: ۲۳۵)

در تشبیه دنیا پرستان به شب پره و خفاش که فقط شب بیرون می‌آیند، و از دیدن خورشید گریزانند، می‌گوید حال آفتاب را از حربا و نیلوفر سؤال کنید؛ که هر دو عاشق دیدار خورشیدند، نه شب پره و خفاش:

مشنو از شاه پرک حکایت خور
گرد حربا برآی و نیلوفر
(همان: ۳۹۴)

در تشبیه شاه به غواص و ملک به دریا و اینکه خفتن شاه در دریا خطاست و اینکه سیاهی روی نیلوفر به این جهت است؛ که شب هنگام بسان ماهی در آب می‌خوابد، سرود که:
چون سیه روی بُود نیلوفر
شب چو ماهی در آب دارد سر
(همان: ۳۰۶)

در نیک اقبالی بهرام شاه و اینکه پیروزی در نتیجه تیغ اوست، چنان تیغی که تصویر آرایی بر آن بسان رستگی سمن از گل نیلوفر می‌باشند، گوید:
نقش‌های برنده بر خنجر
رُسته همچون سمن ز نیلوفر
(همان: ۲۸۳)

نتیجه گیری

پژوهش حاضر، به بررسی گیاهان نمادین و اساطیری در حدیقه‌الحقیقه سنایی غزنوی پرداخت؛ که نتایج ذیل به دست آمد: ارزش و اهمیت اسطوره‌های مربوط به گیاهان، زیرا گیاه بخشی از نیازهای انسان را تامین می‌کرده است. تقدس گیاهان تنها از جهت باروری و تامین غذای بشر نبوده، بلکه تشخیص و جاندارانگاری باعث تقویت این پدیده گردید؛ که بشر اولیه گیاهان را دارای روان و روح تصور کند، و شباهت‌های بین برخی از گیاهان با انسان بیانگر این باور است؛ که اجداد اولیه انسان و گیاه یکی بوده‌اند، و از شکل‌های پیوند حیات آدمی با گیاهان اعتقاد به سپندینگی آنهاست. بز همین منوال گیاهان به عنوان نمادهای روحانی و قدسی برانگیزنده وجدان اساطیری انسان در اتصال به خداوند هستند. شناخت ارزش گیاهان و استفاده گسترده از انواع آنها در نظام غذایی و پزشکی و حضور و نفوذ فعال گیاهان در زندگی بشر و اعتقاد به این که هر گیاه خدایی است؛ که زیر پوست آن شخصی مافوق طبیعی پنهان است از اینرو پیوسته بدین پدیده خدایی با احترام می‌نگریستند، و این امر باعث به وجود آمدن اساطیر و افسانه‌های متفاوت پیرامون گیاهان در میان اقوام و ملت‌های مختلف گردیده‌است.

منابع

۱. الیاده، میرچا (۱۳۷۶) اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: قطره.
۲. انوری، حسن (۱۳۸۳) فرهنگ کوچک سخن، تهران: انتشارات سخن.
۳. انوشه، حسن (۱۳۷۶) فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. بهار، مهرداد (۱۳۸۱) از اسطوره تا تاریخ، گردآوری ابوالقاسم اسماعیل پور، ج ۳، تهران: چشمه.
۵. بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۰) الصیدنه فی الطب، تصحیح عباس زریاب خویی، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۶. پورنامداریان، تقی (۱۳۶۷) رمز و داستان‌های رمزی، تهران: علمی فرهنگی.
۷. توب، کارل (۱۳۷۵) اسطوره‌های آنکی و مامیانی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
۸. جوانی، اصغر (۱۳۷۹) هنر و نماد (درخت). هنرنامه، (۷)، بی جا.
۹. حاجی شریفی، احمد (۱۳۹۱) اسرار گیاهان داروئی، تهران: حافظ نوین.
۱۰. حق پرست، علی اکبر (۱۳۸۳) گیاهان اسطوره‌ای ملل، بوشهر: شروع.
۱۱. داد، سیما (۱۳۸۳) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
۱۲. دبورکور، مونیک (۱۳۷۶) رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، چاپ ۲، تهران: [بی نا]
۱۳. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲) لغت نامه، ج ۸، چاپ اول از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. _____ (۱۳۸۵) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: انتشارات مروارید.
۱۵. راشد محصل، محمد تقی (۱۳۶۶) گزیده‌های زادسپرم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۴) چنین گفت بودا، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۷. زمردی، حمیرا (۱۳۸۷) نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی، ج ۱، تهران: انتشارات زوار.
۱۸. زمردی، حمیرا (۱۳۸۲) نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر، تهران: زوار.

۱۹. ستاری، جلال (۱۳۶۷) رمزاندیشی و هنر قدسی، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
۲۰. ستاری، جلال (۱۳۸۳) اسطوره در جهان امروز، تهران: نشر مرکز.
۲۱. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۴) حدیقه الحقیقه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۲. شمیسا، سیروس (۱۳۶۹) داستان رستم و اسفندیار، تهران: جهاد دانشگاهی.
۲۳. عابدی، کامیار (۱۳۷۶) از مصاحبت آفتاب (تاملات و جستجوهای در شعر سهراب سپهری) ، چاپ دوم، تهران، نشر روایت.
۲۴. فرنیغ دادگی، بندهش (۱۳۸۰) گزارنده مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران: توس.
۲۵. قلی زاده، خسرو (۱۳۸۸) فرهنگ اساطیر ایرانی، تهران: انتشارات پارسه.
۲۶. کمبل، جوزف (۱۳۸۳) اساطیر مشرق زمین، ترجمه علی اصغر بهرامی، تهران: جوانه رشد.
۲۷. کوپر، جی.سی (۱۳۷۹) فرهنگ نمادهای مصور، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
۲۸. گریمال، پیر (۱۳۷۷) فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
۲۹. گوهرین، سیدصادق (۱۳۶۷) شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوار.
۳۰. مومن حسینی، محمد (۱۴۰۲-ق) تحفه حکیم مومن، چاپ اول، تهران: کتابفروشی محمودی.
۳۱. میرحیدر، حسین (۱۳۸۷) معارف گیاهی، جلد ۱-۸، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۲. هال، جیمز (۱۳۸۳) فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳۳. هروی، ابومنصور موفق بن علی (۱۳۷۱) الابنیه عن حقایق الادویه، به تصحیح احمد بهمنیار به کوشش حسین محبوبی اردکانی، چ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۳۴. هینلز، جان (۱۳۸۵) شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، چ ۱۰، تهران: چشمه.
۳۵. یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۹) فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران:

فرهنگ معاصر.

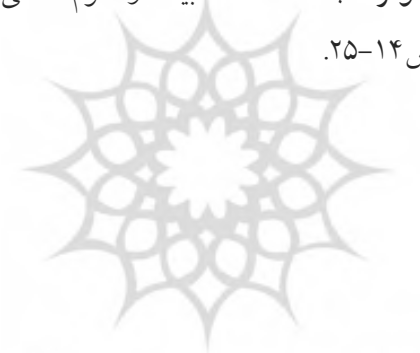
۳۶. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۵۷)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر.

مقالات

۳۷. سیروس، شهریار (۱۳۹۲) پردیس هخامنشی خاستگاه باغ ایرانی، فصلنامه معماری و ساختمان، شماره ۵، صص ۶-۱۱.

۳۸. شمس، امیر (۱۳۷۹) نگاهی به نشان‌ها و نمادها در ایران باستان، مجله هنرهای تجسمی، شماره ۸، صص ۱۹۴-۲۰۹.

۳۹. متحدین، ژاله (۱۳۵۵) نیلوفر، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۳، سال ۱۲، شماره مسلسل ۴۷، صص ۱۴-۲۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Interpretation and analysis of symbolic and mythological plants in Hadiqa al-Haghigha and Sharia al-Tarikh Senayi Ghaznavi

Fazlollah Jahan Ara¹, Dr. Seyed Mahmoud Seyyed Sadeghi², Dr. Javad Kabotari³

Abstract

Among the works of Ghaznavi Hadiqeh al-Haghiqah and Shriya al-Tariqah, there is a significant feature of the theme; a variety of stories, sets of themes, and references and applications are presented to the audience. Al-Haghiqa is a poem that has influenced many poets. With the compilation of this system, Sanai opened up a new Bible in mystical verses in the history of literature and mysticism. The great poets such as Khaghani and Military, respectively, download the al-Iraqiqin and the reservoir of al-Asrar under the direct influence of this poem, and years later, Attar and Maulana evolved into the reign of mystical masnavi. Among these symbols, the application of elements of the material, especially plants, is noteworthy. Some of these herbs are symbols, which are not only an effect on their effects, which are manifest among cymerolls. The authors of this paper, which have been written in a documentary and a book, have studied the applications of such as Banafsheh, Saffron, Chamran, Susan, Seyzanbar, Wheat, Laleh, Narcissus and Nilevfr. The result obtained from this study is that the Sanai in the Hediqeh al-Haghiqah and Sharia Like other works, he has used his masterpiece to express the best of mysticism and mysticism.

Keywords: Herbs, Myth, Sanayy Ghaznavi, Hedayati.

¹ . PhD student of Persian language and literature, Islamic Azad University, Gachsaran Branch, Gachsaran, Iran.

² . Assistant Professor of Persian Language and Literature, Bushehr Free University, and Shiraz, Iran. (Responsible author).

³ . Assistant Professor of Persian Language and Literature, Dehdasht Azad University, Iran.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی